

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

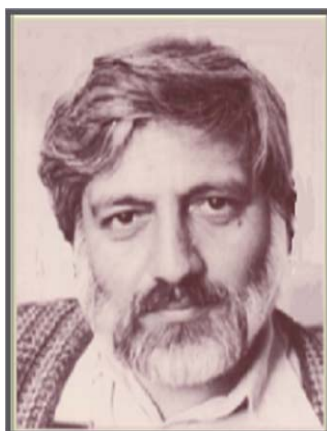
Political

سیاسی

نویسنده: زنده یاد «قیوم رهبر»
ارسالی: کمیته فرهنگی «ساما»
۳۰ جنوری ۲۰۱۸

چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی ما به پیروزی می رسد؟

۲



قسمت دوم

توازنات مثبت و منفی در جنگ کنونی

چگونگی برخورد به مسأله:

ما چنانچه دیدیم جنبش مقاومت کنونی ما در منظره کلی اش بسیار پیچیده و در عین حال گسترده است. دشمن علاوه بر این که درگیر یک تناقض لاینحل میان قدرت نظامی و افلاس سیاسی است، در طی شش سال نتوانسته است پایه ای در میان جامعه افغانی بیاورد. مزدوران بی کفایت و بی عرضه آن گاهی بر رخ مردم تیغ می کشند و زمانی بر فرق خود سنگ می کوبند. تمام کوشش دشمن برای به وجود آوردن مؤسساتی که بتواند بر آن تکیه نماید، تا هنوز به نتیجه نرسیده است و در آینده نزدیک نیز چنان امکانی در چشمرس قرار ندارد. وضع ناگوار روسیه در افغانستان در مناسباتش با اقمار اروپای شرقی بی نهایت به وخامت گرانیده است. اقتصاد بیمار کومیکون، فشار چند جانبه (نظامی، اقتصادی،

سیاسی و فرهنگی) به روی کشور های اقمار و نارضایتی روزافزون آن ها بنا بر بحرانان اقتصادی و فشار سیاسی، گرایش گریز از مرکز سوسیال امپریالیسم را در میان کشور های وابسته و یا نیمه وابسته به شوروی؛ کوشش برای استقلال و یا ایجاد توازن، همگی مشکلات بزرگی است که دشمن هم در سطح ملی و هم در سطح جهانی بدان دچار است. اگر رهبری بی کفایت، از پا افتاده و انتقالی دشمن روسی را نیز در نظر بگیریم، دیده می شود که وضع چندان مطابق میل «خرس قطبی» حرکت نمی کند. عربده کشی های چرنینکو و گرومیکو نشانه آن ضعف سیاسی ست که دشمن در مقیاس جهانی بدان دچار است و اکنون در سلسله مسائل ستراتیژیک، دشمن مجبور به دفاع شده است و ابتکار عمل را از دست داده است.

مقاومت مردم ما نیز علی رغم این که جانبازی و فداکاری شگفت انگیز آن ها در طی شش سال توانسته است تمام محاسبات سوسیولوژیک انقلاب را دگرگونه سازد، «عظمت و ضعف خودجوشی» را چنانچه «فانون» تصویر می کند، یک بار دیگر در کشور ما نمایش می دهد.

ولی از جانب دیگر با تکامل اوضاع خلاء ها و کاستی های جنبش اکنون به درجه زیادی از وضوح رسیده است. علاوه بر آن در معادله جنبش مقاومت کنونی ما تنها روس اشغالگر و مردم ما مؤثر نبوده، بلکه سلسله ای از عوامل و مؤثرات منطقه و بین المللی در تندی و کندی، جهت دهی سالم و یا انحراف آن تأثیر دارد. چه کودتای ننگین هفت ثور و پی آمد منطقی «مرحله تکاملی» آن اشغال نظامی کشور عزیز ما توسط روس، در توازنات بین المللی عمیقاً تأثیر گذاشته است که بالمقابل عکس العمل این نیرو ها، خود در سبک و سنگین کردن این معادله نقش بسزائی دارد.

اکنون جنبش بعد از شش سال به آن مرحله ای رسیده است که باید تراز بندی خود را هم به صورت نظری و هم در عمل از این حرکت بیرون بدهد و بر پایه آن یک حرکت نوین را آغاز نماید. ما در قسمت اول مقاله کوشیدیم مقدمات این دگرگونی را در چشم اندازی وسیع به طور گذرا مورد مطالعه قرار دهیم، ولی آن چه مهم است، اینست که باید اکنون به طور واقع بینانه مؤثرات اساسی در این قضیه معقد و پیچیده را به طور جداگانه مورد بررسی قرار داده و مقدمات یک پیشبینی علمی را تا آن جا که برای ما مقدور است، فراهم سازیم:

عوامل ناسالم در جنبش مقاومت:

در تواریخ قدیم گرچه گاهی قبائل و یا کشور های عقب مانده بر قبائل و یا کشور های پیشرفته هجوم برده اند و گهگاهی نیز در خلال این تهاجم، استیلاگر از لحاظ سیاسی - فرهنگی در میان مستعمرات خود منحل گردیده است، ولی در تاریخ معاصر به خصوص بعد از این که «استعمار قاره ئی» به طرف خاور و باختر ره گشود، یکی از ممیزات این دوره استعماری این بوده است که استعمارگر همیشه در سطح عالی تری از رشد اقتصادی و مستعمرات در سطح پائین و عقب مانده قرار داشته اند. و چه بسا که این وضع خود علت تهاجم استعماری و مایه تمام عوامفریبی ها و قیمومیت های بی شرمانه استعماری بوده است، که گاهی به نام «تمدن» و زمانی به نام «دموکراسی و برابری» و اکنون نیز - چنانچه استعمار روس در زیر شعار «لغو استثمار انسان از انسان» میلیون ها انسان را در بند کشیده است.

افغانستان کشور محبوب ما چنانچه معلوم است، یکی از پانزده کشور جهان بوده است که در ردیف فقیر ترین و عقب مانده ترین کشور های جهان قرار داشت. این وضع ناشی از روابط اقتصادی خانجانی - مزدوری حاکم بر مجموع جامعه، همراه با بهره کشی قدرت های امپریالیستی بوده است. نظری بر اوضاع اقتصادی - اجتماعی جامعه ما بعد از جنگ عمومی دوم جهانی نشان می دهد که درآمد سرانه در این کشور هیچ گاهی به صد دالر در سال نرسید. آهنگ رشد اقتصادی - چه در سکتور زراعت و یا صنعت از ۲/۵ - ۳ درصد پیشرفت نکرد و سهم صنایع در مجموع عواید

خالص ملی از ۶ - ۷ درصد تجاوز نکرد. وابستگی اقتصادی کشور که در سال های اول بعد از جنگ جهانی دوم تازه به طرف میراث خوار استعمار قدیم آغاز یافته بود، سیاست اقتصاد رهبری شده داوود به یک بارگی کشور ما را در دام حیلۀ گرانه «گشایش به طرف شرق» خروشف انداخت، تا آن حد که بعد از قریب یک ربع قرن به تجاوز و اشغال نظامی مستقیم و گستاخانه کشور ما منجر گردید.

کشور ما نه تنها از درد مزمن عقب ماندگی رنج می برد، بلکه موقعیت جغرافیائی ویژه و دوری مردمان این سرزمین از یک بازار مبادله مشترک در سطح کشور و در نتیجه رشد اقتصاد خودکفای محلی - ملیتی؛ رشد اقتصادی - اجتماعی مردمان این سرزمین را نیز به طور ناموزون میسر نمود، چنانچه همزمان روابط و مناسبات اجتماعی - اقتصادی گونه گونه در کنار هم زیست می نمود. این ناموزونی رشد اقتصادی که روحیات و آمال ناهمگونی در جامعه به همراه داشت، بر مجموع روساخت اجتماعی جامعه ما تأثیر داشته است. اکنون اگر جبهات نبرد آزادیخواهانه مردم ما بنا بر خصلت خودجوش آن به طور پراکنده و ناهمآهنگ آغاز یافت؛ عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی و عدم توازن در رشد آن زمینه مادی بود که این پراکندگی هم می توانست به زودی پا گیرد و هم در تکامل خود سیستم هائی از نظر و عمل شدیداً ناهمگون را در جامعه ما ایجاد نماید. این ناهمگونی در زیرساخت اجتماعی - اقتصادی که بازتاب خود را در اشکال و مضمون سازماندهی سیاسی بازگو نمود، می توانست با برنامه سیاسی بخش های آگاه جامعه راه خود را از خلال وحدت - ناهمگونی - وحدت، به طرف همآهنگی، همسوئی و اتحاد عمل و نظردر تحت یک برنامه مشترکی که منافع قاطبه ملت ضد استعماری در آن مضمّن باشد، باز نمایند؛ ولی عوامل عدیده ای دست به دست هم داد و این زمینه اجتماعی و واقعی، خود را تا سرحد یک واقعیت عملی - سیاسی ارتقاء داد.

بر همگان روشن است که جنبش مقاومت مردم ما از آغاز به طور خودبه خودی توسط قهرمانان گمنام این وطن آغاز و گسترش یافت، دسته بندی های سیاسی داخل و خارج در برانگیختن مردم و بسیج آن ها هیچ نقش نداشتند و یا نقش آن ها محدود و احیاناً دنباله روانه بوده است. نه ادعای مزورانه رژیم مزدور مبنی بر الهام گیری مقاومت ما از خارج و نه هم لاف و گزاف های اکروباتیک «امیران» خارجه نشین نمی تواند قهرمانی و از خودگذری مردمی را که با دست خالی در مقابل یکی از بزرگ ترین قدرت های جهانی به پا خاسته و مدت شش سال آن را ادامه داده اند، در پرده تزویر و گزافگونی های استعماری - ارتجاعی بپوشانند.

ولی این جنبش خودجوش توده ئی که بعد از قیام قهرمانانه مردم هرات در ۲۴ حوت سال ۱۳۵۷ به نقطه عطفی رسید و از حالت مجزا و محلی به گستره ملی پای نهاد؛ در کلیت خود مصور آن اوضاع و شرایطی بود که از آن تولد گردیده بود.

«ضعف خودجوشی» اساساً در کمبود آگاهی ملی و در نتیجه رفتن به دنبال آن شیوه هائی از تفکر و عمل است که عمیقاً با زندگی بدائی و عقب مانده مردم ما سازگار بود. اوضاع و مؤثرات بین المللی و به خصوص منطقه که منجر به ایجاد و پیوند آن با دسته معینی از مقاومت گشت که پیش از این که در فکر آزادی وطن باشند، به عنوان ابزاری تحقق خواسته های منافع قدرت های منطقه و بین المللی را پیشه خود ساخته و بدین صورت وابستگی همراه با عقب ماندگی تاریخی این نیرو ها که نه از جامعه تحلیل علمی دارند و نه حاضر اند پیش داورى های پوسیده و غیرواقعبینانه خود را ترک کرده و واقعیت وجودی خود را در کلیت ضد استعماری کشوری به آزمون بگذارند؛ با استفاده از کمک های همه جانبه فکری، سیاسی، نظامی و مالی متحدان منطقه و بین المللی خود، پایه یک جنبش عقب مانده و موهوم گرایانه را گذاشته و از این که این نیرو ها خود را در ورای اعتقادات مقدس و عمیق مردم به دین اسلام می پوشانند، همراه با دولت بادآورده ای که حتی در خواب هم آن را تصور نمی کردند، توانستند مردم ما را نیز به گمراهی که خود شان

دچار بودند بکشاند. اگر تسلط مادی - تخنیکی این نیرو ها - و نه تسلط واقعی (فکری - سیاسی) - خود در زمینه یک جامعه عقب مانده و نظامی در حال تلاشی و فروپاشیدگی می توانست به وجود آید و به قوام خود برسد، بالمقابل سروری کاذب این نیرو ها و سیاست های خانه خراب کن و کاسب کارانه آن ها خود باعث میلاد موجی از عقب گرایی و ظلمت ستائی در میان جامعه ما گشت؛ وضعی که دلخواه استعمار است تا با علم کردن آن بتواند جنبش مقاومت میهنی ما را تخطئه کرده و آن را در مبارزه میان «انقلاب؟!» - ارتجاع خلاصه کند و خواست به حق قاطبه ملت ما را برای آزادی و پیشرفت سالم اجتماعی در ازدحام اتهام زنی های متقابل استعمار - ارتجاع از چشم مردم جهان به دور سازد.

علاوه بر آن تأثیرات تقدم مادی - تخنیکی نیرو های ارتجاعی با برتری های کمی خود در مناسبات با جنبش مقاومت آن چنان سیاست، سازماندهی و افکاری را در میان مردم انتشار داد که مانند وبای فراگیر می تواند فقط شکست بزرگی را برای خود آن ها و اربابان پشت پرده شان به ارمغان بیاورد. و این مردم ماست که بدون خواست و اشتراک شان باید سال های متمادی جبران سیاست های شکست آفرین و یأس آور و تجزیه کننده آن ها را بپردازد و باید با خون های بیشتر و پذیرش عقب گشت و احیاناً شکست های موقتی، پایه یک حرکت نوین را برای پیروزی کامل بر استعمار روس و مزدورانش بگذارد.

ولی تأثیر منفی تسلط مادی - تخنیکی نیرو های تاریخزده و عقبگرا اساساً در تناقض همه جانبه آن ها با نیرو های انقلابی با یک تضاد حسابی به جلو می رفت، کمک های مالی - تسلیحاتی برای نیرو های عقب گرا با تضاد هندسی در حال رشد بود؛ و این به ذات خود نیرو های انقلابی و ملی را در شرایط نامساعد قرار داد و توانست از نفوذ طبیعی و یا محتمل نیرو های انقلابی در میان توده های مردم جلوگیری نماید. و بدین صورت خوان گستری برای نیرو های عقب گرا توسط همدستان منطقه و بین المللی آن ها تا حدودی توانست آن نیرو هائی را که فقط بر خود و مردم خود متکی بودند، ضربت بزند و توازن قواء را در درون مقاومت به نفع نیرو های مخالف آن ها تغییر دهد؛ ولی این جانبداری که در واقع تجاوز بر مقدرات و خواست های به حق مردم ماست، با کشتار های فردی و دسته جمعی نیرو های انقلابی در جبهات جنگ و حتی تا سرحد همدستی با روس برای زدن نیرو های انقلابی تکامل نمود، و بدین صورت یک سیاست عقب گرایانه در تکامل خود به جنایت و خیانت ملی نیز رسید.

درست در تحت چنین شرایطی است که جنگ مقاومت ما علی رغم جانبازی شگفت انگیز و غیرقابل تصور خود تا کنون نیز از رهبران انقلابی خود محروم است. فقدان رهبری انقلابی در جنگ مقاومت کنونی ما اگر چه از یک جانب نتیجه اشتباهات و انحرافات داعیان این راه پرمخاطره است، که گاهی به شکل دنباله روی از نیرو های تاریخزده تجلی خود را می یابد و زمانی نیز در انعزال گرایی انقلابی نما. ولی آنچه اکثریت نیرو های بالقوه انقلابی جامعه را از تجربه اندوزی در میان مبارزه رویاروی و تصحیح اشتباهات شان از خلال پراتیک داغ و مداوم انقلابی محروم ساخته است، سیاست خائنانه عده ای انحصارطلب تاریخزده و عقبگرا است که تیشه بر ریشه ملت ما می زنند و از این آتش افروزی جز دشمن اشغالگر نتوانسته و نمی تواند استفاده ببرد. ما در مورد رهبری انقلابی در آخر مقال باز هم بحثی خواهیم داشت.

مجموع این عوامل و عوامل دیگری دست به دست هم می دهند تا معادله نابرابر جنگ کنونی ما را با اشغالگر روس ترسیم نمایند. مفهوم نابرابر جنگ اکثراً در میان تحلیلگران و صاحب نظران ما در چارچوب مقدرات نظامی و اقتصادی و یا حتی سکانی میان دو نیروی متخاصم اندازه گیری می شود که خود اجزائی از توازن و یا عدم توازن در قواء را می سازد.

این عدم توازن کمی در بسیاری از جنبش های رهائیبخش جهانی وجود داشته است، ولی با داخل شدن عوامل دیگری در محاسبات دوجانبه، این عدم توازن مخالف با آمال مردم آزادیخواه به یک معادله متوازن و یا احیاناً غیرمتوازن کیفیاً متناقض با اولی تغییر می نماید. آن عوامل دقیقاً در آگاهی سیاسی، سازماندهی متناسب با اوضاع، وحدت یک پارچه ملت دربند و به خدمت گرفتن تمام مؤثرات مثبت منطقه و بین المللی به نفع آزادی و ترقی است، که می تواند محاسبات کمی استعاری و کاربرد آن را در کیفیتی انقلابی مستحیل نموده و توازن جدیدی بر پایه تفاعل عناصر کیفی موجود و بالقوه در کشور استعمارزده به وجود آورد، که نه قدرت های امپریالیستی توان مقابله با آن را دارند و نه هم فرصت طلبان و سازشکاران یارای بهره برداری از آن را خواهند داشت. تجربه جهانشمول «اگر ملتی کوچک اراده نماید و سلاح بردارد، می تواند بزرگ ترین قدرت های امپریالیستی جهان را به شکست مجبور سازد»، اگر به مفهوم کوشش جانبازانه برای دادن آگاهی ملی و انقلابی، تکیه بر وحدت و ترقی، ابتکار در بسیج دائمی توده ها بر پایه خواست های آنی و آتی مردم، ایجاد سازماندهی های متناسب با اوضاع و درجه رشد توده ها، طرح شعار های واقعینانه و پیشرونده، حل مشکلات و تضاد های موجود آنان و به طور کلی یک خط سیاسی انقلابی رهبری کننده درک نگردد؛ در آن صورت ما نمی توانیم به مسأله بغرنج انقلاب با دیدی علمی برخورد نمائیم و خطر این که ما به ظلمانی ترین شیوه تفکر دچار گردیم، زیاد است. با غیبت یک خط انقلابی حاکم در طلایه داری جنبش مقاومت کنونی و در نتیجه کمبود کیفیتی عالی و دینامیک در درون حرکت کنونی جامعه ماست که برتری تسلیحاتی، اقتصادی و تبلیغاتی دشمن می تواند تا حدودی کارائی داشته باشد و دشمن فرصت می یابد با تکیه بر این عوامل کمی دست به مسخ فرهنگی ملت ما بزند و با خلق یأس و ناامیدی در صفوف مردم، ایجاد اختلافات ملیتی، مذهبی و غیره، مردم را پارچه ساخته و کلیت اوضاع را به نفع خود سمت دهد.

غیبت خط انقلابی همراه با تسلط مادی - تخریکی نیرو های عقب گرا اگر یک جانب این معضله را می سازد، وجود یک عقبگاه ستراتیژیک لرزان و نا مطمئن از جانب دیگر، عامل نامساعد دیگر است که تأثیرات منفی خود را بر روی تکامل و سمت گیری جنبش ما تا کنون داشته است.

ایران و به خصوص پاکستان دو کشوریست که اوضاع اجتماعی - سیاسی حاکم بر آن ها، جهت گیری های واقعی و مشخص در مورد مقاومت افغانستان و چگونگی برخورد شان در مورد این پرابلم تأثیرات زیادی - در وضع موجود کنونی - در مورد ماهیت و چگونگی مقاومت، ستمدهی و نوع تکامل آن داشته است. ما در طی شش سال جنگ دیدیم چگونه پشتیبانی این دولت ها از نیرو هائی معینی از مقاومت افغانستان، خریطه سیاسی مقاومت را تغییر و از نو ترسیم نمود. نیرو هائی را که دارای هیچ پایه و مایه ای در جامعه ما نبودند، بر سریر سروری رساند، و نیرو های دیگر را که بنا بر دینامیسم داخلی خود جامعه به وجود آمده بود، آهسته آهسته از صحنه تأثیرات فعال به کنار کشید. ایجاد و تکبیر این نوع مقاومت و به وجود آوردن میکانیسمی که این هدف را تقویت نماید، در خلال شش سال جنگ اگر چه توانست نیرو های بی عرضه و بی کفایت را بالا بکشد و نام و نشانی دروغین برای این یا آن سازمان مونتاژ شده به وجود آورد، ولی خود عامل افتراق درونی جنبش و به وجود آوردن عوارض گوناگونی گردید که اکنون حتی خود اداره کنندگان آن از حل آن عاجز اند. ما باید به صراحت برای مردم خود بگوئیم که سردرگمی و بحران موجود در جنبش مقاومت کنونی اگر از یک جانب عاملی در جامعه و توازن موجود در تمام طبقات و نیرو های مختلف سیاسی را نشان می دهد که از خلال این بحران به یقین نیرو های تاریخی معینی جا به جا می شوند، نیرو هائی می میرند و نیرو هائی تازه متولد می گردند و یا رشد می نمایند؛ ولی آن چه مهمتر است اینست که این بحران در واقعیت امر بحران سیاست عقب گاه های مقاومت ماست که در رابطه با اوضاع داخلی خود این کشور ها از یک جانب و در مناسبات شان با

مقاومت ما از جانب دیگر ناتوانی و ضعف خود را به نمایش می گذارد، و این بحران تا آن حدی فراگیر شده است که می تواند گردانندگان ظاهر و پنهانی آن را «شمشون» وار به دیار نیستی بفرستد. ما باید به صراحت به مردم خود بگوئیم که عقب گشت و شکست های کنونی در جنبش مقاومت به هیچ وجه عقب گشت و شکست جنبش مقاومت ما نه، بلکه دقیقاً شکست و عقب گشت سیاست معینی است که توسط عده ای کوتاه نظر بر مقاومت ما تحمیل گشته بود. هر گونه هم هویتی و تطابق میان این دو مسأله، ما را به گمراهی ژرفی می کشاند و ضرورت طرح یک ستراتیژی درست و انقلابی را در پرده ضخیمی از تحلیل های بدبینانه از نظر دور می دارد.

علاوه بر عقب گاه ستراتیژیک لرزان و نامطمئن و عقب مانده، جنبش مقاومت ما از پشتوانه بین المللی خوبی برخوردار نیست. این مسأله ظاهراً وضع دگرگونه دارد: در جلسه عمومی ملل متحد در نومبر امسال - ۱۱۹ - کشور به طرفداری قطعنامه مربوطه افغانستان رأی مثبت داد که در آن خروج نیرو های خارجی (یعنی روس ها) و حق انتخاب رژیم سیاسی توسط خود مردم افغانستان در آن به صراحت ذکر رفته است و به جز از روس اشغالگر و چند تا سگ زرین قلاده آن که با شعار های انقلابی نما چهره کریه خود را پوشانده اند، دیگر کسی به آن مخالفت نکرده است؛ و این درست است که بعضی از کشور های عربی و غربی کمک هایی به مقاومت افغانستان می کنند. بگذریم از این که برای مهاجران و به نام آن ها پول هایی ته و بالا می شود و هم بگذریم از این که مردم افغانستان و مقاومت جانبازانه آن ها همبستگی مردم و احترام مردمان سراسر جهان را با خود دارد. آن ها هر کدام به جای خود دارای اهمیت اند و نباید آن را کم اهمیت انگاشت، و اما مقصود از پشتوانه بین المللی آن نوع مناسباتی است که نیرو های مقاومت ملی می توانند برای طرح ها و سیاست های خود برای آزادی کشور، قدرت های مختلف را در سطح جهانی در یک خط هماهنگ بسیج و به فعالیت وادارند. در واقع پشتوانه بین المللی عبارت از امتداد ستراتیژی آزادیبخش در سطح جهانی است، به آن صورتی که نیرو های بین المللی هر کدام بنا بر شرایط و اوضاع ویژه شان در این ستراتیژی جای مشخص خود را احراز نمایند و از خلال آن بتوانند در تکامل و پیشرفت این ستراتیژی سهم خود را اداء کنند. در صورتی که این مناسبات خدشه دار گردد و یا وارونگی هایی بر آن مسلط گردد که قدرت های بین المللی (بزرگ، متوسط و کوچک) بتوانند ستراتیژی های خود را تا سرزمین جنگ مقاومت امتداد بدهند و نیرو های مقاومت را در خدمت خود قرار دهند، در آن صورت این نه قدرت های بین المللی است که به حیث پشتوانه ما عمل می کنند، بلکه این ما هستیم که به عنوان پشتوانه آن ها در خدمت ستراتیژی های آن ها عمل می کنیم که در قاموس سیاسی به آن «وابستگی» می گویند. چه این وابستگی همراه با مدح و تجلیل از نیرو های معین باشد و یا با طرح شعار های اغواگرانه به ضد ارباب، در ماهیت این وابستگی تغییری وارد نمی شود. و ما بار ها از زبان رهبران مقاومت شنیده ایم که ما نه فقط برای آزادی افغانستان، بلکه برای نجات منابع نفتی غرب و حفظ آن از چنگال استعمار روس می جنگیم، و یا این که هدف از جهاد کنونی آزادی نه، بلکه امتداد «ولایت» فلان خط مذهبی در افغانستان است. این گونه طرح ها بی پرده سند وابستگی افغانستان را به قدرت های منطقه و بین المللی امضاء می کنند و نمی تواند از شرایط مثبت بالقوه موجود بین المللی برای آزادی میهن استفاده نماید.

پشتوانه بین المللی عبارت از فعالیت یک نیروی ملی انقلابی است که با کوشش و تلاش خود قادر می گردد اهداف و منافع و سرنوشت خود را از لحاظ واقعی آن چنان بزرگ بسازد که قدرت های بین المللی غیر از مواجهه با آن و انگاشتن آن جزئی از منافع و سرنوشت خود شان چاره ای نمی بینند، بناءً، نوعی از هم سرنوشتی میان جنبش مقاومت و قدرت های بین المللی به وجود می آید که در آن جنبش مقاومت حیثیت جوهر و اصل و نیرو های بین المللی حیثیت عرض و سایه را دارند.

در شرایط جنگ مقاومت کنونی تا جایی که معلومات ما اجازه می دهد ما متأسفانه تا کنون در سطح بین المللی دارای آن مناسبات رزمنده و انقلابی نیستیم که بتواند اهداف کلی و یا جزئی، عاجل و یا درازمدت ما را در سطح بین المللی امتداد داده و برای تحقق آن، از نیرو های بین المللی که در تحقق آن منافع خود را می بینند - استفاده نمایند.

خلاصه این که عقب ماندگی کشور ما، رشد ناموزون اقتصادی - اجتماعی و در نتیجه ناهماهنگی جبهات نبرد، کمبود آگاهی ملی و انقلابی همراه با تسلط مادی - تکنیکی نیرو های عقب گرا، فقدان یک رهبری انقلابی ملی و نتیجتاً عدم توازن نیرو در میان ما و دشمن به اضافه عقب گاه ستراتیژیک نامطمئن و لرزان و نبود یک پشتوانه محکم بین المللی؛ آن عوامل نامساعد است که جنبش کبیر میهن ما در متن آن جریان دارد.

عوامل مساعد در جنبش مقاومت:

کودتای هفتم ثور مزدوران روسی و «مرحله نوین تکاملی آن» اشغال کشور ما توسط روس جنایت پیشه، مقاومت مردم ما را از سطح مطالبات اقتصادی و اجتماعی روزمره تا سرحد خواست میرم و فوری سرنگونی کامل و قهری رژیم دست نشانده، شکست متجاوز بیگانه و بیرون راندن عساکر اشغالگر ارتقاء داد. همچنان این مقاومت از مرحله مقاوت های جزئی، محلی و مجزاء از همدیگر در خلال قریب یک سال به مقاومت همه جانبه و فراگیر تکامل نمود.

در جنگ کنونی ما تمام طبقات و اقشار ضد استعمار روس به نحوی از انحاء اشتراک فعال دارند. اشتراک این طبقات و اقشار که در واقع تمام هستی این ملت را می سازد، - چه این هستی در حال میرش تاریخی باشد و یا زایش آن - در جنگ ضد استعماری علی رغم ضعف ها و کاستی های مقطعی و یا تاریخی، هر کدام از آن ها نمونه شگفت انگیز رستاخیز یک ملت را در حالت ضد استعماری آن نشان می دهد.

کودتای هفتم ثور اعلام سروری بی چون و چرای سرمایه دلال وابسته به روس یک حالت واقعی آشتی ناپذیر تمام طبقات جامعه را علیه آن به وجود آورد، که هر کدام بنا بر منافع خود افکار، تلقیات، سازماندهی و شیوه های مبارزاتی خاص خود را انتخاب کردند. سرمایه دلال و نمایندگان جنایت پیشه آن در خلال شش سال از عمر خیانت و جنایت شان در مقابله با رستاخیز عظیم ملت ما نشان دادند که بدون مداخله همه جانبه ارباب روسی شان نمی توانند به زندگی نکبت بار خود ادامه دهند. این تجربه خونبار برای ملت ما ارزش تاریخی دارد و مضمون اساسی آن این است که سرمایه دلال دولتی دارای آن پایه اجتماعی نیست که بتواند حاکمیت خود را - به طور منفرد و یا با دیگر طبقات هم سرشت و هم سرنوشت خود بر ملت ما تحمیل نماید. از جانب دیگر ملت ما نیز به هیچ وجه انقیاد و یا وابستگی به بیگانه را پذیرا نیست و حاضر است در مقابله با آن، گران ترین خونهای مادی و معنوی را بپردازد. استفاده از این تجربه خونبار برای تکامل آتیه جامعه ما خیلی ضروری و مهم است و به کسانی که می خواهند اربابی را به جای ارباب کنونی بر مقدرات کشور محبوب ما حاکم سازند، هشدار می است که ملت به پاخاسته ما به چیزی کمتر از آزادی کامل قانع نخواهد شد و هشدار می است به تمام نیرو های منطقه و بین المللی که کوشش برای به وجود آوردن وابستگی دیگر نتیجه ای جز امتداد این مبارزه در ابعاد گسترده تر و تداوم خونبار تجربه کنونی و شکست این کوشش ها در پی نخواهد داشت.

علاوتاً جنگ ملی به مفهوم اشتراک تمام طبقات و اقشار ضد استعمار روس ظرفیت تاریخی و توانائی های مقطعی و یا کلی تمام نیرو ها را در میزان مبارزاتی به نمایش گذاشت. این جنگ نشان داد که هر کدام از بخش های اجتماعی دارای چه نیروئی است، توانائی آن ها در بسیج توده ها تا چه اندازه است، به کدام افکار و تلقیات اجتماعی - سیاسی پناه می برند، قدرت سازماندهی آن ها تا چه حد است، برخورد آن ها با استعمار چقدر ژرفا و پهنا دارد، قدرت تحرک

آن ها در چه میزانی است، با چه نیرو های منطقه و بین المللی در رابطه ها، توافق و تخالف قرار می گیرند و بالاخره سمت حرکت آن ها به کجا است.

این تجاربی است که به قیمت خون صد ها هزار تن از افراد این کشور به دست آمده است. اکنون بعد از گذشت شش سال و اندی همه این مسائل تا حدودی روشن شده اند و توهّمات راست روانه و «چپ روانه» هر کدام در مقابل سلی بنیان برافگن یک جنگ فراگیر و همه جانبه در حال فرو ریختن است.

ولی تجربه دردناک و پرافتخار ما قبل از همه این نکته را ثابت کرد که قاطبه ملت افغانستان - به جز مشتی مزدور و خود فروخته - در صدد نفی تسلط استعماری در کشور محبوب ما است.

این جنگ علاوه بر این که جنگ ملی است، جنگی است توده ئی. توده های میلیونی مردم ما به طور فعال در این جنگ سهم دارند و اساسی ترین بار این جنگ را توده های پا برهنه و حرمان کشیده ملت ما به دوش می کشند. این جنگ مردم عادی ما را که قرن ها از تحولات درونی جامعه و جامعه جهانی در حال تغییر و پیشرفت به دور نگهداشته شده بودند، در متن یک تحول بزرگ، بغرنج و دردناک به عنوان سازندگان اصلی جامعه و تاریخ داخل کرد. این مردم به پاس آزادی میهن و به خاطر دفاع از هستی و هویت خود بدون آمادگی قبلی، خود را «خلیل آسا در آتش نمرود» انداخته اند، بیش ترین رنج ها و بزرگ ترین قربانی ها را متحمل شده اند و در خلال شش سال جنگ خانمان سوز تحمیل شده روسی، از خود ظرفیتی شگفت انگیز و غیرقابل تصور نشان دادند. در خلال این شش سال ما تحرک بی نظیر این توده ها را به چشم می بینیم. آن ها از یک تجربه به تجربه ای دیگر ارتقاء می یابند و حتی در غیاب یک جریان پیشرو و روشنگر حاکم، از بسیاری «نخبگان اخته» پیشی گرفته اند. سیالیت اجتماعی توده های مردم که با تجربه مستقیم و بلافصل خود، دوست و دشمن را تشخیص دادند، توانائی های هر کدام از نیرو های اجتماعی را میزان کرده اند و راه های مبارزاتی خاص خود را در محک آزمون گذاشته اند و قدم به قدم دشواری ها و کاستی های خود را مرفوع ساختند. البته این فراگرد بنا بر محدودیت یک جریان روشنگر و رهگشای مسلط دارای آهنگی بطنی و در پیچ و خم های غیرضروری سیر می کند. ولیکن در همه احوال رشد روزافزون آگاهی توده ها، اعتماد به نفس بیش تر آن ها و تجربه اندوزی شان قابل رؤیت و تقدیر است. آن چه بیش تر از همه اهمیت دارد، این است که توده های میلیونی مردم ما در خلال شش سال به نقش سازنده و تعیین کننده خود پی برده اند. و بعد از این هیچ نیروی سیاسی و هیچ قدرت بین المللی بدون در دست داشتن موافقت عملی این توده ها نمی تواند چیزی را بر آن ها تحمیل نماید و به جرأت می توان گفت که در میهن عزیز ما عمرقیمومیت ها و وصایت های موهوم و پندارگرایانه به پایان خود نزدیک می شود و توده های مردم از اکنون به بعد سرنوشت خود را خود به دست می گیرند و قیمومیت و وصایت واقعی به آن ها تعلق خواهد گرفت. چه، نیروئی می تواند از منافع آتی و آتی آن ها نمایندگی کند، که می تواند رهگشای معضلات و رهنمای آینده آن ها باشد؛ که می تواند مشکلات مبارزاتی و حیاتی آن ها را مرتفع سازد، و چه دورنمایی قابل پذیرش و قابل تحقق را می تواند پیش پای آن ها قرار دهد؟ فقط و فقط آن نیرو خواهد توانست همراه و در پیشاپیش آن ها حرکت کند و اعتماد و پشتیبانی آنها را جلب نماید.

گر چه تا کنون هنوز هم عده ای می خواهند توده های مردم ما را در دام قیمومیت های پندارگرایانه و موهوم اسیرسازند و با شیوه های متعددی برای مقاصد اعلام شده و یا پنهانی خود کار می کنند، ولی هر قدر این تجارب زود تر به میدان آید و پرده از رخ نیات خود بردارد، توانائی های خود را در میدان نبرد رویاروی با دشمن به آزمون بگذارد، به همان اندازه فراگرد سقوط آن و تجربه اندوزی بلافصل مردم ما را سرعت می بخشند. ولی آن چه واضح

است این است که در نهایت امر جریان تاریخی پیش رونده و آگاه، نقش تعیین کننده خود را ایفاء خواهد کرد و دست و پای انسان اسیر و زحمتکش ما از زیر بار او هام و تصورات انباشته باز خواهد شد.

استعمار روس که در مقابله با نیرو های مختلف اجتماعی از شیوه های متنوع و حيله گرانه کار می گیرد و نقاط ضعف هر کدام را نشانه گیری کرده و از ورای آن می خواهد به اهداف شوم خود برسد، در مقابل رستاخیز عظیم توده های میلیونی راهی جز سرکوب، کشتار و نابودکردن توده ها ندارد و بدین وسیله چهره کریه استعماری و قهری خود را به تمام و کمال به نمایش می گذارد که خود عاملی است برای شعله ور ساختن بیشتر مقاومت مردم و انفراد کامل مزدورانش. شیوه های مکارانه نفوذ در میان مردم، شست و شوی مغزی جوانان و نوجوانان و سوء استفاده از ورای مصائب اقتصادی - اجتماعی و دامن زدن تفرقه در میان مردم با وجود این که در آینده خطری را متوجه مردم ما می سازد، ولی تا اکنون نتوانسته است نفوذی قابل توجه در میان مردم ما داشته باشد.

تهاجم گستاخانه روس بر حریم مقدس میهن ما و رستاخیز عظیم ملی و توده ئی ما علیه اشغالگر روس، منافع ملی مردم به پا خاسته ما را با منافع و سرنوشت مردم منطقه عمیقاً پیوند زده است، و اکنون به طور عینی میان مقاومت میهنی ما و کشور های همسایه اشتراک تنگاتنگ منافع به وجود آمده است. تهاجم روس به کشور ما، کشور های همسایه و منطقه را در حالت خطر واقعی و مستقیم امپریالیسم روس قرار داده است. پیشروی روس به طرف جنوب برای تمام کشور های این منطقه زنگ خطری است که نمی توانند آن را نادیده بگیرند، حتی کشور هایی که روابط حسنه با روس اشغالگر دارند، نمی توانند تشویش خود را از پیشروی روس اظهار نکنند. آن ها اگر هم به همکاری روس نیازمند اند؛ ولی در عین حال علاقه دارند «خرس قطبی» از آن ها به دور باشد. «دوری و دوستی» شعار همه این کشور ها است؛ چه آن ها می دانند که اشتباهی سیری ناپذیر استعمار روس می تواند روزی بر آن ها نیز دهن بگشاید و چنانچه تجربه ثابت کرده است، اشغالگر روس علاقه ای عجیب به خون ریختن دوستان و «رفقای» خود دارد.

این اشتراک منافع اگر هم بنا بر اوضاع حاکم بر کشور های منطقه نتوانسته است در یک خط سالم حرکت کند و موجب تعقیدات و عوارض جانبی بی حد و حصری برای مقاومت ما شده است، ولی در کلیت آن همبستگی های مادی و معنوی فراوانی را برای مقاومت ما به ارمغان آورده است.

به خصوص کشمکش های بین المللی و قطب بندی های جدید آن ها که آغاز یک جنگ سرد - و احیاناً گرم - منطقه ئی و بین المللی را به همراه دارد، مسأله آزادی مردم افغانستان از چنگال امپریالیسم روس را از محدوده اهمیت ملی آن امتداد داده و بر سرنوشت کل منطقه و جهان تأثیری ژرف و دیرپا خواهد داشت. بدین صورت است که کودتای هفتم ثور و «مرحله نوین تکاملی آن» اشغال کشور ما توسط روس جنایت پیشه، صف بندی های منطقه ئی و بین المللی حادی را به نفع مقاومت افغانستان و به ضرر رژیم مزدور کودتا و ارباب لجام گسیخته آن به میان آورد. البته کشور های منطقه هر کدام بنا بر منافع حاکم سیاسی خود به مسأله توجه دارند و از آن دیدگاه شیوه های مناسبی را در پیاده کردن آن مدنظر می گیرند، ولی آن چه کلاً واضح است که آزادی مردم افغانستان ضمانت بزرگی برای دوری آن ها از چنگال استعمار روس است و در صورت شکست مقاومت مردم افغانستان، آن ها باید ستراتیژی امنیتی و دفاعی خود را بنا بر اوضاع و شرایطی عیار سازند که استعمار لجام گسیخته روس در مرز های آن ها قرار دارد.

همچنان رژیم کودتا و اشغال کشور ما توسط روس بر روی مجموع اوضاع بین المللی تأثیر عمیق داشت. از یک جانب مردم جهان در تهاجم روس بر مقدرات کشوری کوچک، فقیر و عقب مانده بروز نوعی جدید از «قانون جنگل» را دیدند، که امنیت و وجدان بشری را لگدمال کرده است. مردم سراسر جهان همبستگی و دلسوزی خود را نسبت به مردم افغانستان اظهار داشته و عده ای نیز که امکان فعالیت عملی بیشتری داشتند، داوطلبانه کمیته های همبستگی با مردم

افغانستان را در سراسر جهان بنیاد گذاشتند تا هم به مردم خود وقایع افغانستان را گزارش دهند و هم بتوانند در حدود مقنن، به مردم و مقاومت ما کمک نمایند. اهمیت این گونه فعالیت ها - با وجود محدودیت های مادی و سیاسی آن - در به وجود آوردن نوعی جدید از آگاهی بین المللی که در آن امپریالیسم روس به خاطر قلدری و لجام گسیختگی اش مورد محکومیت قرار می گیرد، دارای ارزش فراتر از اهمیت کنونی آنست. مردم جهان اکنون در مسأله افغانستان آن واقعیت تلخی را می بینند که استعمارگران دیگر از چند قرن به این طرف بدان دست می زدند، و قبل از تهاجم روس این طور فکر می شد که مشکل استعمار قدیم گویا در سطح جهانی در گوشه هایی از جهان باقی مانده است که باید زود برچیده شود، ولی واقعیت دردناک و خون آلود افغانستان نشان داد که استعمارگران به تکامل بشری و ایده آل های آن هیچ گونه توجهی ندارند و هر گاهی منافع حقیر و آزمندانه آن ها ایجاب کند، حاضر اند ملت ها را قربانی هوی و هوس خود نمایند و بدین صورت مقابله با این جنایت، نیرو و استواری بیشتری را خواستار است. و امپریالیسم روس که از چند دهه به این طرف خود را در ورای «دوستی و همکاری» با جنبش های رهاییبخش پوشانده بود، اکنون بدون نقاب به فجیع ترین نوع به نابودی انسان های پابرنه و بی چیز افغانستان مشغول است. اکنون در همه جای دنیا در آسیا، افریقا، امریکای لاتین هر گاه یکی از افراد مقاومت افغانستان دیده شود، مردم بدون تردید و به طور شگفت انگیز از آن ها استقبال می کنند و بی محابا شعار «روس ها از افغانستان خارج شوند» از زبان آن ها شنیده می شود. این دستاورد بزرگ و پشتوانه معنوی بزرگی برای مقاومت افغانستان است و روس اشغالگر با تمام حیل و فریب خود نتوانسته است جلو آن را بگیرد. جنگ عادلانه ضد استعماری مردم ما روز تا روز از همبستگی بیشتر مردمان سراسر جهان برخوردار می گردد و افسون روس که خود را در ورای منافع مردم پوشانده بود، در جریان این حرکت پیش رونده کم اثر تر می گردد. امر عادلانه مردم ما نه تنها بر پویه حماسی روزافزون خود مردم ما اثر می گذارد؛ بلکه در بیداری و آگاهی بین المللی مردمان سراسر جهان نقش بزرگی را ایفاء می کند، و دیری نخواهد بود که استعمارگر روس چنانچه در کشور ما در میان زبونی و بیچارگی و انزغال سیاسی به سر می برد، در سطح بین المللی نیز با نفرت عمومی، فعال و بنیان کن مردمان سراسر جهان رو به رو گردد.

از جانب دیگر تهاجم روس به افغانستان کشور ما را به یک باره در گرداب تضاد های بین المللی انداخت. کشور های جهان - از همه نوع - نفرت و انزجار خود را از این تجاوز غدارانه و بی شرمانه روس اظهار نمودند. صف بندی های بین المللی در کلیت آن به ضرر استعمار روس تغییر یافت و کشور های مقتدر جهان، خروج عساکر اشغالگر روسی از افغانستان را به عنوان پیش شرط عادی ساختن روابط خود با روس عنوان کردند.

البته این همبستگی - چه در سطح مردم جهان و یا کشور ها - تا حدودی بازتاب منافع اجتماعی و سیاسی آن ها - توازنات منطقه و ملی ما را نمایش می دهد، ولی به طور بالقوه به عنوان عاملی که می تواند در تحت شرایطی معین در خدمت اهداف نجاتبخش مردم ما مورد استفاده قرار گیرد، به طور عینی وجود دارد.

در همه احوال استفاده از این عوامل مساعد - به ویژه نقش عوامل مثبت منطقه و بین المللی - مشروط به وجود یک جریان روشنگر، رهگشا، مستقل و کارآزموده است که بتواند در پیچ و خم های بغرنج و پیچیده آن، آن چنان حرکت کند تا بتواند منافع علیای ملت ما را که آزادی از چنگال استعمار و امپریالیسم - به خصوص در مرحله کنونی امپریالیسم روس - است، با مهارت و حوصله پاسداری نموده و از خطرات وابستگی و لغزیدن به راست و «چپ» مصون نگهدارد؛ ولی این عامل بالقوه چه در سطح ملی، منطقه و یا بین المللی تا کنون در مجموع محرک عظیمی برای جنبش مقاومت کنونی ما بوده است. تعیین کننده ترین عامل مثبت در این میانه البته نقش توده های مردم است، که از خلال یک جنگ ضد استعماری و عادلانه می تواند در تحت رهبری یک نیروی انقلابی، منافع آتی و آتی آن ها را به هم پیوند بزند

و آن ها را از پیچ و خم های مبارزاتی از یک پیروزی به پیروزی دیگر رهنمون گردد. ما در این باره در آخر مقاله با
تفصیل بیشتری صحبت خواهیم کرد.
ادامه دارد